

افسون شوم پروانه
نمایشی در دو پرده و یک دیباچه
فدریکو گارسیا لورکا

برگردان:
مونا مویدی

نمایشنامه‌ی ورا

زیر نظر مهدی میرباقری



نشر ورا

سرشناسه: گارسا لورکا، فدریکو، ۱۸۹۸ - ۱۹۳۶ م. Garcia Lorca, Federico

عنوان و نام پدیدآور: افسون شوم پروانه: نمایشی در دو پرده و یک دیباچه

مشخصات نشر: تهران: نشر ورا، ۱۳۹۶.

مشخصات ظاهری: ۶۶ ص.

فروست: نمایشنامه‌ی ورا زیر نظر مهدی میرباقری.

شابک: ۰۳-۰۰-۸۹۸۴-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: عنوان اصلی: El maleficio de la mariposa, ۱۹۹۹

موضوع: نمایشنامه اسپانیایی - قرن ۲۰ م.

موضوع: ۲۰th century -- Spanish drama

شناسه افزوده: مودی، مونا، ۱۳۵۹ - مترجم

رده بندی کنگره: PQ

رده بندی دهکده: ۸۶۲/۶۱

ماره کتابشناسی ملی: ۴۴۹۵۸۲۲

افسون شوم پروانه

نمایش در دو پرده و یک دیباچه

نویسنده فدریکو گارسا لورکا

برگردان مونا مودی

مدیرانمده رضا حیرانی

صفحه آرای هدی جاویدی

ناشر: نشر ورا

امور چاپ: کسری

نوبت چاپ: اول ناشر ۱۳۹۶

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۰۳-۰۰-۸۹۸۴-۶۰۰-۷۸

دفتر انتشارات:

تلفن: ۰۹۱۲۸۹۵۹۱۶۳ / ۶۶۹۰۱۳۴۳

تلگرام:

varabookpub@gmail.com

حق چاپ محفوظ است



نشر ورا

هر گونه باز تولید اثر به شکل فیلم، نمایش و صدا

بسته به مجوز مکتوب ناشر پیش از آغاز تمرین است.

خانم‌ها آتیان. نیشی که ملاحظه خواهید کرد در عین خردی خود
آشفته‌تان خوانده اخت. داستان ناچیزی از کسی که می‌خواهد چنگ
بر رخ ماه زند، قلب سما، می‌خراشاند و عشق، همانیکه با کوله باری
از ریشخند و ناکامی از حادثه زندگی هر انسانی می‌گذرد اینجا، از
دهکده‌ای پنهان در چمنزار و مسکن حشرات نیز می‌گذرد؛ دهکده‌ای
که سالیان درازی ست زندگی آرام وی سر صدایش را چیزی نیاشفته
است.

حشرات شاد و خوشحال زندگی‌شان را می‌کردند، تنها کارشان نوشیدن
قطرات شبنم صبحگاهی و تنها دغدغه‌شان آموزش تپش درندایان به
نویاگان بود. بی هیچ نگرانی و از روی سنت و عادت به یکدیگر عشق
ورزی می‌کردند. عشق چون جواهری عتیق و نفیس که حشره‌ی نخست
از دست خدایان بر گرفته بود، از والدین به فرزندان می‌رسید. با همان
اطمینان و آرامشی که گرده‌ی گل خود را به دست باد می‌سپارد، آنان در
زیر علف‌های نمناک به یکدیگر عشق می‌ورزیدند. اما روزی حشره‌ای

پیدا شد که می‌خواست از عشق هم پیشی بگیرد. شیفته و شیدای دورنمای زندگی‌ای شد که با زندگی خودش فرسنگ‌ها فاصله داشت. گویا یکی از اندک شاعرانی که به دهکده می‌آمدند کتاب شعری را روی چمن‌ها جا گذاشته و او با هزاران سختی موفق به خواندنش گشته بود و قطعه‌ای با مضمون «تو را عاشقم، ای زن ناممکن» افکارش را مسموم ساخته بود. به همین دلیل من عاجزانه از شما تقاضا دارم کتاب‌های شعرتان را در مرغزارها، هانسازید زیرا به این ترتیب خرابی و پریشانی بسیار در میان حشرات به سر خواهید آورد. این کلمات منظوم که می‌پرسند: «از چه رو ستارگان در حرکتند؟» تاثیر مخربی بر جان‌های ناشکفته دارند... حال چه سود که برایتان نویسم جنبنده‌ی کوچک عاشق جان سپرد؟ چرا که مرگ همواره در لباس مبدع عشق مستور است. چه بسیار در کتاب‌های دعايمان دیده‌ایم که آن اسکناس عظیم‌الجسم به دست در هیات یک زن بر ما ظاهر می‌شود تا فریتمان دهد و درهای دهشت و تاریکی را به روی مان گشاید؛ و کوپید در حفره‌ی خالی چشمان آن، سکلت غنوده است. چه بسیار در داستان‌ها آمده است که یک گل، یک بوسه یا یک نگاه اثری به مراتب کاری تر از خنجر گذاشته‌اند.

در یک غروب پائیزی، پس از بازگشت رمه به دهکده؛ پیر برین روح جنگل که از یکی از کتاب‌های شکسپیر بزرگ گریخته و اکنون در حالیکه بال‌های پیر و فرسوده‌اش را با چوب‌های زیر بغل نگاه داشته در مرغزارها گردش می‌کند، این داستان سر به مهر را برای شاعر تعریف کرده و اینک شاعر غرق در دریای اندوه خود آن را برای شما باز می‌گوید. اما پیش از آغاز می‌خواهم از شما همان تمنایی را بکنم که آن غروب

* کوپید، در اساطیر یونان خدای عشق که به صورت کودکی برهنه مجسم شده.

پائیز، هنگامی که گله به دهکده بازگشت، روح جنگل از شاعر نمود: چرا حشرات تمیز و درخشانی که انقدر دوست داشتنی میان علف‌ها حرکت می‌کنند در شما احساس نفرت و بیزاری بر می‌انگیزند؟ و چرا شما، انسان‌های سراپا آلوده به خطا و گناه‌های نابخشودنی، از دیدن کرم‌های بی‌آزاری که به آرامی در حال گذر یا آفتاب گرفتن هستند منزجر می‌شوید؟ چه انگیزه‌ای سبب می‌شود کوچک‌ترین عضو طبیعت را خوار شمارید؟ بدان! تا زمانی که به جزء جزء آن، از سنگ گرفته تا کرم، عشق نورزید به قلمرو خدا وارد نخواهید شد. و نیز روح سالخورده به شاعر گفت: «به زودی زمانی را خواهد رسید که در آن گیاهان و حشرات فرمانروایی کنند؛ انسان آفرینگار خود را فراموش خواهد نمود و گیاه و حیوان در نزدیکی به نور - لاله‌ها - از او پیشی خواهند گرفت. شاعر! به آدمیان بگو که عشق در تمامی سلسله‌های زندگی با شدتی یکسان زاده می‌شود؛ که برگی در نوسان از باد همان آشنگی را دنبال می‌کند که ستاره‌ی دور دست؛ که همان کلماتی که چشمه در سار سار می‌گوید دریا با همان آوا و آگو می‌نماید. به آنها بگو فروتن باشند که در طبیعت همه یکسان هستند.» و روح کهنسال چیزی بیش نگفت.

و اکنون بشنوید از ماجرا؛ شاید از شنیدن سخن گرسنه - شرارت به مانند انسان‌های بزرگسال بخندید؛ اما اگر درسی ژرف از آن بر سرفتی شماگاهی آرام، پس از بازگشت رمه، به جنگل روید و روح عصا به دست راستان گذارید.